



خبر ماهتابی
www.ketab.ir



نوشیدنی‌های کاغذی



نویسنده: فاطمه سادات موسوی

تصویرگر: لیلا تیموری نژاد، ویراستار: حسین صادقی فرد

انتشارات: شهید کاظمی، صفحه‌آرایی: سید مهدی حسینی

نویست چاپ: پنجم، تابستان ۱۴۰۳، شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

شابک: ۳-۲۳۱-۲۸۵-۶۲۲-۹۷۸ قیمت: ۸۰,۰۰۰ تومان

این کتاب در فهرست کتاب‌های نشر شهید کاظمی محفوظ است

سرشناسه: موسوی، فاطمه سادات، ۱۳۶۷- (تولد) / خیمه ماهتابی / نویسنده فاطمه سادات موسوی؛

تصویرگر لیلا تیموری نژاد؛ ویراستار حسین صادقی فرد؛ انتشارات شهید کاظمی، ۱۴۰۲ |

مشخصات ظاهری: ۷۶ ص: مصور (رنگی)، ۱۴/۵×۲۱/۵ س | شابک: ۳-۲۳۱-۲۸۵-۶۲۲-۹۷۸ وضعیت

فهرست نویسی: فیبا | موضوع: داستان‌های نوجوانان فارسی -- قرن ۱۴ | شابک: ۳-۲۳۱-۲۸۵-۶۲۲-۹۷۸ -- Young adult fiction

20th century | موضوع: رینب (س) بنت علی (ع)، ۶-۶۲ ق. -- داستان | موضوع: Zeynab, Bent

20th century -- Religious fiction | ۱۴ قرن -- Ficton | موضوع: داستان‌های مذهبی --

شناسه افزوده: تیموری نژاد، لیلا، ۱۳۶۴-، تصویرگر رده بندی کنگره: PIRAR۳۶۱ | رده

بندی دیویی: ۸۱۳/۶۲ [ج] | شماره کتابشناسی ملی: ۹۳۰۳۴۹۷ |

اطلاعات رکورد کتابشناسی: فیبا

دفتر مرکزی نشر و بخش: قم، خیابان معلم، مجتمع ناشران، طبقه اول، فروشگاه ۱۳۱

شماره تماس: ۰۲۵-۳۷۸۴۰۸۴۴-۶ سامانه پیام کوتاه: ۳۰۰۰۱۴۱۴۴۱



@nashreshahidkazemi



www.manvaketab.ir



کی‌ام؟

من یک خیمه هستم، اما نه یک خیمه‌ی معمولی. کمی فضول هستم و خیلی خیلی حواس جمع. تمام خیمه‌ها حرف‌گوش کن و سربه‌زیر هستند، جزم. خیمه‌ها به دنیا می‌آیند برای اینکه آدم‌ها جایی برای استراحت و آرامش داشته باشند، اما من دوست دارم خیمه‌ی بلندپرواری باشم. خیمه‌ای که اهل ماجراجویی و خوش گذراندن باشد. ما خیمه‌ها اسم داریم، صاحب جدیدمان برای ما اسم انتخاب‌کننده کسی که بازار رفته و ما را خریده باشد. خانم مهربانی که من را خرید اسمم را گذاشت «ماهتابی». برای همین به من می‌گویند «خیمه‌ی ماهتابی».

خیمه
ماهتابی

۶

چه شکلی‌ام؟

خیمه‌ها از مو یا چرم حیوانات جورواجور درست می‌شوند، از مو و پوست بزها، گاوها و گوسفندان پشمالو. مو یا پشم را می‌ریسند و ریزریز، یک خیمه‌ی درست و حسابی به دنیا می‌آید. من را از موی بُز سربه‌هوایی درست کردند؛ برای همین شادوشنگول‌تر

از بقیه‌ی خیمه‌ها هستم. پارچه‌ی من از یک مثلث در قسمت بالایی درست شده و بقیه‌ی پارچه استوانه‌ای پایین آمده، مثل یک آبشار بلند و روان. آخ! راستی یادم رفت بگویم چند تایی هم زنگوله‌ی رنگارنگ دورتادورم آویزان کردند تا قشنگ‌تر از بقیه شوم. مردهای کاروان با طناب دوروبرم را می‌کشند و با میخ‌های مخصوصی من را به زمین سفت می‌کنند تا با هر باد و نسیمی، از جایم تکان نخورم. بعد از برپا شدن، پراز خنکی و سایه می‌شوم. نمی‌گذارم کسی گرمش شود. داغی و تیزی آفتاب را به خودم می‌گیرم و هر طور شده، خستگی صاحبم را درمی‌کنم.

چه جوریم؟

نخی که من را با آن درست کردند، یک نخ معمولی نبود. آن نخ‌های خاص به من قدرت‌های شگفت‌انگیزی داد. قیافه‌ام هم من نشد؛ اما یک جورهایی شبیه آدم‌ها شدم. من صداها‌ی روی زمین و زیرزمین را می‌شنوم. صدای آدم‌هایی که توی خیمه‌های دیگر حرف می‌زنند، مورچه‌هایی که توی سوراخ‌ها دانه می‌برند، گنجشک‌هایی که لانه می‌سازند، همه و همه را می‌شنوم. همه‌جا را می‌بینم. از تمام این‌ها هیجان‌انگیزتر این است که من هیچ‌وقت از بین نمی‌روم. حالا آماده‌اید داستان خانواده‌ای که با آن‌ها به سفر پرماجری رفتیم را برایتان بگویم؟! می‌خواهم از اول تا آخر را برایتان تعریف کنم. شک ندارم خوشتان می‌آید.